

از فراز و نشیب ویراستاری

رضا بابایی

نمی شود. در کشور ما این گمنامی (اگر نگویم بدنامی) دلایل گونه گونی دارد؛ از جمله اینکه: به نظر اجتناب پذیر می آید. در شمار مشاغل رسمی و نامبردار نیست. پیشینه چندان بی نسبت به تألیف و نشر ندارد. معمولاً شغل شاغل، ثابت، همیشگی و پیوسته افراد نیست و....

بگذارید دردمندانه تر بنویسم: اعتراف می کنم که گاه تنها ذوق و شوق من برای قبول سفارش، پرکردن چاله های کنده شده از پیش است. معمولاً در همین موارد است که احساس کسی را پیدا می کنم که در قعر چاه افتاده است؛ با این تفاوت که امیدی هم به عزیز مصر شدن ندارد!

نزد سروران مؤلف، ویراستار حکم ممیز مالیاتی را دارد که باید یک طوری با او کنار آمد. چون وجود و عدمش، هر دو می تواند برای نویسنده بحرانزا باشد. برای همین معمولاً کتاب سازان حرفه ای و مؤلفان سری ساز، سراغ ویراستارانی را می گیرند که این خصوصیات را داشته باشند:

۱. تا آنجا که ممکن است، سر به زیر، حرف شنو باشد؛ یعنی [بسبخشید] چموش نباشد. این حرف شنوی برای هر دو طرف، خوب و آرام بخش است. چون یکی از میان این دو سنگ آسیاب، آرد خود را در کیسه کرده است؛ دیگری هم کتاب ویراسته در پیشخوان کتاب فروشی ها نهاده است! فواید حرف شنوی ویراستار به همین جا ختم نمی شود. مقبولیت و محبوبیت در میان جماعت مؤلفان و بنگاه های نشر، از دیگر

مقاله دردمندانه دوست عزیزم سید ابوالقاسم حسینی (ژرفا)، که در شماره گذشته شهاب چاپ شده بود، مثل تیشه در بیستون، بر جانم نشست و این قلم را نیز به صرافت انداخت که جمله ای چند بر آن بیفزاید؛ تا سنت حاشیه نویسی را در حوزه، هم چنان مراعات کرده باشیم!

گمان می کنم بنده در این چند سال اخیر، در شمار پرکارترین ویراستاران قم بوده ام. هفته یا ماهی نیست که نامه ای، مقاله ای، کتابی و یا پایان نامه ای را به مسلخ ویرایش نیاورده باشم. این گزارش کوتاه برای آن نبود که بعدش بگویم: «کار نیکو کردن از پرکردن است». چون می دانم که جواب دندان شکنی دارد: «آن خشت بود که پُر توان زد». از جنگ زرگری میان دو مصراع بالا که بگذریم، دلیل پرکاری ویراستاران را باید در تراکم و ترافیک در امر نشر و تألیف جست؛ البته بدون اینکه قانون عرضه و تقاضا در این مورد خاص حرفی برای گفتن داشته باشد!

ویراستاری از آن دسته شغل هایی است که هیچ کس از کودکی آن را هدف نمی گیرد، و در درس انشا هم از آن یادی

برای تألیف خود کشیده‌اند!

۴. چون ویرایش، لاابُدیتِ تایپ، صفحه‌آرایی و... را ندارد، قابل چشم‌پوشی است. بنابراین نباید و نشاید که مؤلف یا ناشر را متحمل هزینه سنگین ویرایش! کند. یعنی اگر او را فقط در ثوابش هم شریک کردند، باید اظهار امتنان کند؛ زیرا از هرچه گریز نباشد از ویراستار گریز هست! در ضمن به زعم برخی، هرکسی دیگری هم می‌تواند خودکار سبزی یا سرخی را به دست بگیرد و گوشه و کنار صفحه بچرخاند!

چون از جمله اصول و امتیازات یک نوشته، تغییر ذائقه‌های پی‌درپی در خواننده است و این را بیش از هرکسی نویسندگان و ویراستاران می‌دانند، اجازه فرمایید - به سائقه و علایق صنفی - برای تغییر ذائقه خود و شما، خاطره‌ای را نقل کنم.

چندین سال پیش، عزیزی کتابی را که بسیار آشفته مرقوم فرموده بودند، و گویا باد خزان بر اوراق آن وزیده باشد، منت نهاده ویرایش آن را به حقیر سپردند. روز موعود که برای تحویل کتاب تشریف آوردند، عرض کردم: چند جای کتاب، چندین غلط محتوایی به چشم خورد که با اجازه شما اصلاح کردم. وقتی آن چند غلط نه چندان مشهور را خدمتشان عرض کردم، بسیار شگفت‌زده شدند و مانند آدمی که از خطر مرگ و یا حداقل آبروریزی، رسته باشد، از من تشکر کردند. بعد از اندکی تأمل و اندیشه، با همان شگفتی فرمودند: خوب شد که این کار را ندادم به پسر.

گفتم: پسر شما چه کاره هستند؟

فرمودند: دانشجو.

گفتم: ایشان هم ماشاءالله ویرایش می‌کنند؟

فرمودند: ویرایش که نه؛ اما چون دانشجوی رشته ادبی هستند، باید این جور کارها هم از دستش بیاید.

عرض کردم: سال چندم هستند؟

فرمودند: به سال نرسیده است!

۵. ویراستار باید آماده، فارغ‌البال (بیکار) باشد و به محض اینکه کاری را برای او آوردند، همه کارهایش (اعم از حیاتی و غیره) را تعطیل کند. خلاصه اینکه از خم رنگریزی چیزی کم نیاورد! به دو دلیل: اولاً، «آفت‌هاست در تأخیر و سالک را زیان دارد».

آثار جانبی آن است؛ یعنی «هرکه برفش بیشتر، بامش بیشتر!» حتماً قصه «من نوکر شاهم، نه بادمجان» را شنیده‌اید.

۲. بیشتر افزاینده باشد، نه کاهنده؛ یعنی خدای ناکرده صفحه‌ای، بندی، جمله‌ای و یا حتی کلمه‌ای را - تا آنجا که راه دارد - حذف نکند. هیچ مؤلفی، نوشته خود را وحی منزل نمی‌داند؛ اما این نمی‌تواند بهانه‌ای باشد برای تحریف بالنقیصه، که معمولاً ویراستاران مرتکب آن می‌شوند. در مورد تحریف بالزیاده، گویا در میان مؤلفان و صاحبان اثر، چندان حساسیت و مخالفتی وجود ندارد. بر خلاف قرآن که تحریف بالزیاده را در چند فرسنگی خود از پای درمی‌آورد، و تحریف بالنقیصه را در چند قدمی. شاید به همین خاطر است که معمولاً کسی نوشته خود را وحی منزل نمی‌داند! چون تحریف بالزیاده را به راحتی برمی‌تابند، و کاهش را هرگز!

بسیار مشاهده شده است که اگر در طی ویرایش، جمله‌ای یا کلمه‌ای در حلقه محاصره خونین (چون بنده معمولاً با خودکار قرمز ویرایش می‌کنم) درآید، آه از نهاد مؤلف برمی‌خیزد. اما افزودن را ترغیب و تشویق هم می‌فرمایند.

شاید مشکل در شباهت لفظی و آوایی میان ویرایش و آرایش باشد. هرچه باشد همه می‌دانند که آراستن غیر از پیراستن است. باید دید که در شرح وظایف ویراستار، پیراستن هم آمده است، یا او باید فقط بزرگ کند و ایوان را به نقش‌های دلفریب بیاراید. (خواهش می‌کنم یاد این شعر نیفتید که: خانه از پای بست...).

۳. ویراستار باید شأن خود را بداند و خیلی به مفاهیم و محتوای کتاب (که لابد همان قداست و اصالتِ الفاظش را داراست) ور نرود؛ یعنی [باز ببخشید] پایش را از گلیم درازتر نکند. اگر «هرکسی را بهر کاری ساختند» و «مهر آن را بر دلش انداختند» پس ویراستار نباید - حتی با مشورت مؤلف - کاری خارج از مقوله الفاظ صورت دهد. چون در آن صورت احساس بدی به مؤلف دست خواهد داد. این همان احساسی است که گاه برخی از مؤلفان منصف و برخوردار از روح علمی را از کار خود پشیمان کرده، آنان را به بازنگری‌های مجدد فرا می‌خواند. گاهی مؤلفان دوست ندارند که کسی نقش وجدان علمی را در وجود آنان ایفا کند؛ خصوصاً بعد از آن همه زحمت و حسرت که

ثانیاً، چون اساساً از ابتدا، زمان خاصی برای ویرایش در نظر گرفته نشده و مؤلف محترم و یا ناشر گرامی، زمانی را برای این عقبه کم اهمیت منظور نداشته است، با گفتن جملاتی مانند «العجلة من الشيطان» هم دردی دوا نمی شود. چون این رویه نوعی شاخ و شانه علمی کشیدن است. در ضمن اگر «العجلة من الشيطان» هست، «فی التأخیر آفات» هم هست. ویراستار هم که معلوم نیست باب تعادل و تراجیح را خوانده باشد و بتواند از عهده حل این تعارض بر آید!

از این کمترین، گاهی ویرایش متنی را در زمان محدودی خواسته اند که در آن مدت کم حتی فرصت مرور و مطالعه هم برای یک خواننده معمولی وجود نداشته است. عمده دلیل این تعجیل ها همان است که عرض کردم؛ یعنی فرصت و هزینه ویرایش از پیشامدهای ناگواری است که بعداً رخ می نماید؛ مانند زلزله.

۶. کاری به سلاقی شخصی نویسنده و شیوه نگارش او - هر چند ناهنجار و غیر معمولی - نداشته باشد؛ یعنی مثلاً اگر نویسنده محترمی خواست نکته ای را تا آنجا که توانست کش بدهد و در برابر، از موضوعات مهم و پیچیده چون شهاب ثاقب عبور کند، ویراستار به خود دلداری بدهد و بگوید: حتماً در آن اطباء، و این ایجاز، حکمت های ظریفی است که به عقل ما جماعت ویراستاران نمی رسد؛ اگر می رسید که خودکار سبز و قرمز دست نمی گرفتیم؛ ما هم مثل دیگران با روان نویس های آبی و مشکی می نوشتیم.

در واقع ویراستار باید ذوق، سلیقه، توان، منش، مشی، شیوه و حتی بخشی از انگیزه های خود را با کارفرما! کوک کند. بنابراین ویراستاران باید به تعداد آثاری که ویرایش می کنند، از خود انعطاف نشان دهند؛ به هر سو و به هر اندازه! اگر نویسنده به سره نویسی علاقه داشت، آن چنان کند، و اگر عربیت را بیشتر می پسندید، این چنین کند.

این مشکل از آنجا پیدا شده است که همیشه ویراستار انتخاب می شود، نه آنکه خود دست به گزینش بزند. چون انتخاب می شود، در مقابل کابینی که به او می پردازند، باید تمکین کند.

۷. ویراستار باید بتواند معجزه کند. شاید این توقع بیجا به

خاطر این است که همه معتقدیم:

فیض روح القدس از باز مدد فرماید

دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد

اما حتماً بعضی از این کتاب سازان ناشی این جمله مبالغه آمیز و نسبتاً بی ادبانه را از بنده شنیده اند که: «معاذ الله اگر حضرت مسیح هم از آسمان تشریف بیاورند، این مرده را زنده نتوانند کرد؛ معاذ الله».

شگفت این است که از همین ویراستار که گاه از او کار مسیحایی را توقع دارند، حتماً نامی در کتاب های خود نمی آورند؛ البته این بزرگ ترین لطفی است که گاه در حق ویراستار می شود. به این دوستان عزیز - و متأسفانه کم توجه - باید یاد آور شد که خداوند، مسیح خود را در چهارمین آسمان نشانده، و شما از به صلیب کشیدن نام ویراستار در شناسنامه کتاب خود هم گاه دریغ می ورزید!

شرح این هجران و این خون جگر

این زمان بگذار تا وقت دگر

وقت آن رسیده است که از زیاده گویی ها و بیشتر از آن از تندگویی هایم از خوانندگان اعتذار جویم.

این قدر هم گر نگویم ای سَنَد

شیشه دل از ضعیفی بشکند

از درونم صد خموش خوش نفس

دست بر لب می زند؛ یعنی که بس!

از بیم آفاتی که در تأخیر است، اجازه می خواهم که همین جا نکاتی چند را یاد آور شوم؛ هر چند شایسته تر آن بود که این نکات به تفصیل و در فرصتی دیگر آورده شود:

۱. به عقیده این ناچیز و به دلیل هزار نکته باریک تر ز مو، ویراستار ضرورتاً و حتماً باید خود اهل قلم و نگارش نیز باشد. اگر جز این باشد، جز این نتوان گفت که: خفته را خفته کی کند بیدار؟

چگونه می توان نوشت، اما نوشته های دیگران را به محک نقد و اصلاح گرفت؟ اصلاح ساختار جملات و گاه شاکله یک بحث، تنها از قلمی ساخته است که خود جمله ساز و مقاله پرور است. درست به همان دلیل که خداوند، پیامبران خود را از میان انسان ها برگزید، ویراستاران نیز باید خود از جماعت

قلمزنان باشند. آری؛ این ضرورت، در ویرایش‌های صورتی، لاضرورت است.

۲. ضرورت دیگر در امر ویرایش، شجاعت توأم با احتیاط است؛ یعنی نه متهورانه، که شجاعانه باید با اغلاط و کژی‌های متن درافتاد و آنها را بی‌هیچ هراسی قلع و قمع کرد. شجاعت، برای آن‌که گاه از حذف و تعدیل‌گریزی نیست، و احتیاط، بدان خاطر که مبادا عشوه حذف و آسانی خط کشیدن به دور کلمات و جملات، راه را بر تعهد اصلاح بر بندد. شجاعت در هر امری گرچه از خصایل ذاتی شمرده می‌شود، در چنین امری می‌توان آن را از رهگذر مطالعه و اندیشه‌ورزی در نوشته‌های غنی و قوی به چنگ آورد. اگر حذف، از پشتوانه مبنایی و دلیل خردپسند محروم باشد، نه کاری شجاعانه، که رفتاری متهورانه و از سر تساهل و تسامح در کار دیگران است، و البته مناقض تعهد و امانت‌داری.

۳. هیچ‌گاه و به هیچ بهانه‌ای نباید پیش از مطالعه اجمالی و مرور کارشناسانه، متنی را برای ویرایش پذیرفت؛ که از نیمه راه برگشتن، بسی دشوارتر، تا نپذیرفتن و ابا کردن. و کاری را با سختی و عذاب روح و روان به پیش بردن، البته فرجامی نیکو نخواهد داشت.

۴. تجربه نشان داده است که هرکار و نوشته‌ای، ویرایش‌پذیر و قابل حک و اصلاح نیست. ویرایش، کیمیا نیست که هر مسی رازر کند؛ گرچه کیمیا هم از میان همه فلزها، تنها مس رازر می‌کند؛ اگر به چنگ آید. نوشته‌ای که قابلیت ویرایش را نداشته باشد، باید نسخه‌ای دیگر برای آن جست و تسلیم خواسته‌های غیر معقول نشد. در این‌گونه موارد، گریزی از بازنویسی و یا

بازآفرینی نیست. ویرایش چنین متن‌هایی، اطمینان‌کاذب و دروغینی است که ما به نویسندگان آنها داده‌ایم و قهرآدر همه پیامدهای آن، با ایشان شریک خواهیم بود. هر متن و نوشته‌ای باید از حداقل خصوصیات یک نثر سالم برخوردار باشد. گمان نمی‌کنم جواب کردن این‌گونه متون، سخت‌تر از جواب کردن بیماری از سوی پزشک معالج باشد.

۵. از بایسته‌های ویرایش، یک‌نواختی آن است. نه، قصد تکرار بحث ملال‌انگیز یکسان‌سازی در زبان را ندارم؛ هرچند آن نیز هنوز جای گفتن بسیار دارد. یک‌نواختی در شیوایی و زیبایی کلمات، مقوله دیگری است. نوشته و یا کتابی که در سراسر آن کلمات فرتوت و نخ‌نما به کار رفته است و یا جملات آن نوعاً ساده و بسیط‌اند، نیازی به تبدیل‌های آنچنانی در برخی جملات آن نیست. اگر عبارات و جملات یک نوشته، فرم و هیئت کهنه دارد، با تغییر در چند کلمه معدود آن، خدمتی به آن نشده است؛ مگر آنکه آن تغییرات همگون با جملات و کلمات دیگر متن باشد. مثلاً کتابی که از کلمات ساده و معمولی سامان یافته است، آوردن لفظی مانند «اندیشگی» به معنای فکری، در آن سرد و بی‌وجه است؛ هرچند ممکن است همین کلمه در جایی دیگر خوش بنشیند. ویرایش این‌گونه متن‌ها باید با قرار گرفتن در فضای آنها صورت گیرد تا مبادا کسی را به یاد این شعر بیندازد:

شِیْثَانِ عَجِیْبَانِ هَمَا اِبْرَدِ مَنْ یَخْ

شِیْخٌ یَتَّصِبِیْ وَ صَبِیٌّ یَتَّشِیْخُ!

عذرخواه وجود مبارک همه مؤلفان درد آشنا، و ویراستاران دردمندم.